

رفعت حسینی

هنوز

آیا

برگوی

– سر در گریبانم –

بر گوی

هنوز

می توان

آیا

دمی با باران

گریست

به یادِ یاران

گریست

و بر نا پیدا بهاران

گریست؟!

برلین

تابستان دوهزاروسیزده عیسایی

تحریر دوم

\*

\*

\*

رفعت حسینی

هجرائی

هزار واژه سحر

هزار مصرع نور

زبانِ مشترکِ من

و روز خواهد شد

اگر مرا برهانی

ازان شبی

که سیه چاهِ پُر ز ویرانیست

وزین دیار

که بیگانه خوی

و هجرانیست .

آلمان  
دو هزار و سیزده ترسای  
تحریر نهایی

(( ( ) ))  
( ) ( )

رفعت حسینی

مرگ

صد پاره شدن  
بزرگ دردیست  
لیکن  
به شکست خو گرفتن  
دردی نه بزرگ  
بلکه  
مرگیست !

آلمان  
دو هزار و سیزده عیسایی

( ) ( ) ( )

رفعت حسینی

همانند

شبیهِ دیده یارم  
وسرنوشتِ دیارم :  
چه آسمانِ سیاهی  
چه تلخ  
می بارد .

(( ( ) ))  
( ) ( )  
( ( ( ) ) )

رفعت حسینی

سمتِ شرقی غم

من از دیارِ سپیدارهای غمگینم  
ز سمتِ شرقی غم می آیم !

ز روزگارِ دیارم  
غروب می بارد

و

باد های مسافر  
پیام آورِ دلگیر غصه های شب اند .

برلین ، تحریر دوم  
جنوری دوهزارویازده عیسایی

((

((

رفعت حسینی

کنارِ عرشهٔ پوچی

ببین  
ببین کنارِ عرشهٔ پوچی  
به جوشِ آتش و دریای خون و خاکستر .

(( ))

هزار زلزله جوشید  
در نواحی شرقی  
ز شعرِ حوصله مرده  
و انقراضِ نسلِ بشارت .

(( ))

تمام حافظه را گشتم  
تبِ هزار ساله دویدن  
به فهمِ هیچ ترین روزگار نشسته .

(( ))

بهار آبی دیگر  
زمین نخواهد داشت  
که گاهواره نوزاد  
مطیع گور بر آمد .

برلین ،  
دوهزار و هشت ترسای  
تحریر دوم

)))

(((  
(((  
)))(  
رفعت حسینی

### کلید

ناکامی های نامدار را  
دلوران سرزمین های تفکر و عاطفه  
در زندانهای بی روزنه زیستن  
به سوگ نشستند .

\*\* \*\* \*

و بانگ نوشین یاران  
در مزار گم شدن خسبید  
و آخته شمشیرها  
و چکمه ها  
و قمه ها  
خود کامه امیران هر خطه گشتند .

\*\* \*\* \*

فریب را  
فراوانی  
مایه داد  
و فضیلت را  
فرو مایه گی  
خوار شمرد .

\*\* \*\* \*

صورتگران پُر دل  
به تما شای نعش ها رفتند  
و نقش نعش ها  
با مغز شان در آمیخت  
و صورتگری  
فراموش گشت آنان را  
و کلیدِ سپیده دم  
در تیره شبی بی همال  
از دستِ کور دلی  
به چاهِ بیداد  
فرو افتاد !

آلمان ،  
اگست دوهزار و هشت مسیحی

((  
((  
((  
رفعت حسینی

کسی

سخن میزد

به خواب می دیدم :

[ ] [ ] [ ]

برای قُله کوهی

کسی

سخن می زد

و صحبت از گذرِ کُنْدِ سالیانِ خون و هراس  
و جستجوی عبث در کتابِ نبضِ شب و روز  
و انتظارِ عبث از پیمبرِ باد  
و " کیست ؟ "

" کیست ؟ " گفتنِ زندانیانِ کورِ عهدِ شکستن  
و از غریوِ منقلبِ عا شقانِ سوخته آواز  
و گُم شدنِ بانگِ نخل های جوان بود .

[ ] [ ] [ ]

و می دیدم  
که کوه

سنگ

به سنگ

آب

می

گردد

!

[ ]

[ ]

[ ]

چه خانه بر انداز و تلخ بود  
خوابِ دیشبهُ من .

آلمان

اپریل دوهزار و سیزده عیسایی  
برگرفته از دفتر شعرمنتشر شدهء :

« تووزمین و من »

تحریر نهایی

((

((

((

رفعت حسینی

دیشب

صدای باران

مثل همیشه بود

دیشب صدای باران

— اما

چیزی به سان کودکی ام

با خود داشت

چیزی ز عهد پیری و مرگ من

در دوره های دور .

(( )) (( )) (( ))

دیشب صدای باران  
روپیده از گلیوی تب انتظار بود  
و ز قصه های گُمشده گان

لبریز .

(( )) (( )) (( ))

دیشب صدای باران  
پژوایِ دردِ نامتناهی  
تنهایی ستمگر و ژرفی بود  
بوی جهان تلخ مرا میداد .

(( )) (( )) (( ))

دیشب صدای باران  
کوهی ز خستگی جان  
صد دل  
شکسته گی

بود .

آلمان ، تحریردوم  
دوهزارودوازده عیسایی

\*\*\*\*\*

رفعت حسینی

کوچی

ز یاد های چو آواز تلخ

می گذرم

و

شکوّه ها دارم .

( ) ( )

هزار کوچی تنها  
درون سینه من خفته  
جای گرفته .

( ) ( )

امید از آن دارم  
که بارخویشتن ببرم .

( ) ( )

زخود رمیدن خود  
در هراس و تشویشم  
که شعر های خودم را  
به قریه های فراموش گشته بسپارم  
و خود  
به شبستان باد  
روی کنم .

( ) ( )

همیشه  
می ترسم  
ز بودنی  
که چونیشی ز مار می گذرد .

برلین ،  
بهار دوهزار و سیزده عیسایی  
تحریر دوم  
(((  
)))  
رفعت حسینی

قصه

[یک]  
غروب شد پیدا  
و شام و شب  
روید  
در انجماد کاهش دل ها  
سراغ باغ  
نیامد



دگر تبِ رویش  
صدایِ بالِ بشارت  
به روی دشتِ شقاوت

شکست و تکید .

[دو]

ز بهرِ وصفِ سپیدار  
کس قصیده نگفت  
برای جلوۀ پروانه

شب

مجال نداد

غریو تیشۀ فرهادیان

بلند نشد

برای قامتِ دلدار

کس غزل نسرود .

[سه]

کنارِ متنِ سکون  
ردیفِ خسته اشیا  
تداومِ غم شد  
و ابر گشت سترون  
و طرحِ پیکرِ برگ  
زیادِ باغِ برفت  
و نام های نگهبانِ فاصله ها  
و روز های پُر از زخم  
سپاهیانِ غضبناکِ غصی شهر شدند .

[چهار]

برای دیدنِ آیینه  
اعتبار نماند  
دعای منتظرانِ مرد و مستجاب نشد  
زمین  
حکایتِ جان های خسته را

نشنید  
سر جنازه عشاق

کس نماز نخواند

و بر مزارِ درخت

بیکسی

مجاور شد .

سپتمبر دو هزار و سیزده ترسایی  
تحریر نهایی  
آلمان

[ ] [ ] [ ]

رفعت حسینی

در باغ های

باران

من

عا شقِ صدایم  
و رنگِ سبزِ بودن  
چون

بادِ جنگلی .

( ) ( )

با رعد و برگ و دریا  
و قامتِ سپیدار  
همیشه

هم نژادم

چون

بادِ جنگلی .

( ) ( )

آواز

می نیوشم  
وز بودنِ سیاهی  
و دیدنِ سیاهی  
فریاد می برآرم  
چون

بادِ جنگلی .

( ) ( )

در  
باغ های باران  
و  
کوچه های نور  
غم  
می رود  
ز یادم  
چون  
بادِ جنگلی .

برلین ،  
دو هزار و سیزده عیسایی ،  
تحریر نهایی

\*\*\*

(( (

\*\*\*